

انقلاب اصلاح طلبانه

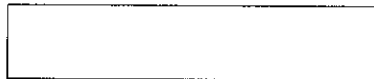
سید علی‌رضا حسینی بهشتی



شاید گزاف نباشد بگوییم بازبینی نقادانه و ارزیابانه کارنامه جمهوری اسلامی، باید به مهم‌ترین کانون توجه ما در سی سالگی انقلاب اسلامی مردم ایران تبدیل شود. همان طور که در ادبیات عرفانی ما، سالک طریقت حق به محاسبه و مراقبه مستمر خویش فرا خوانده می‌شود، جامعه‌ای که بخواهد در راه پیشرفت و تکامل گام نهد نیز نیازمند نقد حال خود است. این سازوکار نگهدارنده جامعه در مسیر انتخابی خود است که به زعم نگارنده این سطور، در دنیای جدید با عنوان "نقد اجتماعی" و در ادبیات دینی ما با نام "امر به معروف و نهی از منکر" شناخته شده است. من شخصا همیشه آرزو کرده‌ام در دهه فجر انقلاب هر سال، چنین اتفاقی رخ دهد و این دیدگاه که می‌توان در کنار شادمانی یادآوری حماسه‌های بزرگ‌ترین تحول اجتماعی در تاریخ معاصر این مرز و بوم، نگاهی به راه طی شده داشت، بر نگاه‌های یک‌سو نگر ستایش یا مذمت تام غلبه یابد. پیامد چنین تحول نگرشی، برשמردن دستاوردهایی است که بی‌تردید نصیب‌مان شده، در کنار تجزیه و تحلیل واقع بینانه فرصت‌های از دست رفته، تهدیدهای

پیش رو، ظرفیت‌های پررور اما بی‌استفاده‌ای که مرتکب شده‌ایم؛ ابزاری که هر حرکت مصلحانه‌ای به آن نیازمند است. خود انقلاب اسلامی را نیز باید حرکتی مصلحانه دانست: در زمانه‌ای که حکومتی استبدادی، همه راه‌های اصلاح از درون را بسته بود و در عین حال، حرکت‌های مصلحانه نتوانسته بود در چشم و دل توده‌های مردم به عنوان راه برون‌رفت از وضعیت اسفباری که در آن بودند، بنشیند؛ در زمانه‌ای که یاس و نومیدی، رنگ فائق چشم‌انداز نخبگان منتقد بود، در زمانه‌ای که مبارزان در بنده در تبعید و دور از وطن، با تلخ‌کامی به کامیابی‌های ظاهری نظام ستمشاهی می‌نگریستند و خودکامگانی که با اتکا به درآمدهای سرشار فروش نفت و پشتیبانی قدرت‌های بزرگ عرصه بین‌الملل، نیروی نظامی سرا پا مسلح به آخرین دستاوردهای نظامی را به رخ منطقه و مردم خویش می‌کشیدند و پیشرفت‌های پرطمطراق اقتصادی را که بعدها میان‌تهی بودن آن‌ها آشکار شد به نمایش می‌گذارند، منتقدان و مخالفان تهدیدست خود را خوار می‌شمردند و به یافتن مامن و پناهی در خارج از وطن برای زندگی فرا می‌خواندند،

مردمی که هوا و هوس قدرت را در درون خویش به مذبذب برده و با درک عمیق حرکت عالم وجود به سوی مقصد آن، آماده تحمل هر گونه مشقت و سختی در راه احیای کلمه حق بود، مردم رنج دیده این سرزمین را به اعتماد به نفس و تلاش برای برداشتن موانع پیشرفت و تحول دعوت کرد. چنین شد که مردی که در زندگی خود، شور و شعور را درهم آمیخته بود، عقل و دل را در کنار هم قرار داده بود و فقه و عرفان و فلسفه را در خدمت بهزیستی زندگی فردی و اجتماعی به کار گرفته بود، پا به میدان گذاشت. ایرانیانی که سده‌های متمادی در حسرت دستیابی به آزادی، استقلال، عدالت و پیشرفت زندگی کرده بودند نیز با وجود همه تفاوت‌هایشان در نگاه به الگوی زندگی مطلوب، او را کانون اجماعی همپوش خویش یافتند که در پرتو آن، مستبدان را ناباورانه از سرزمین خویش راندند و راهی نو در پیش گرفتند. گام برداشتن در این راه نو اما، نیاز به نقشه‌ای داشت که بر اساس رصد دقیق وضعیت موجود نامطلوب و ترسیم چشم‌اندازی کم و بیش روشن از وضعیت مطلوب ناموجود، نشان دهد که چگونه از میان پرتگاه‌های عمیق،



میان بر و زودبازده؛ به جای برقراری رابطه‌ای منطقی میان عمل و نظر، به عمل زدگی مبتنی بر آزمون و خطا؛ به جای به خدمت گرفتن سیاست‌ورزی برای فربه ساختن تلاش در عرصه‌های اجتماعی، به انحصار تغییر و تحول و مشروط و منوط ساختن آن به دستیابی قدرت رسمی؛ به جای فهم و درک واقع بینانه اشتراکات و افتراقات، به نفی وجوه تمایزمان از یکدیگر و آفرینش وحدتی وهم‌انگیز؛ به جای تقویت الگوی اجماع همپوشی که نطفه آن طی فرایند انقلاب بسته شده بود، به طرد و نفی "دیگرانی" که مثل ما نمی‌اندیشند؛ به جای نوسازی فرهنگ و ادبیات سیاسی، به خلق بیایی اسطوره‌ها و منجیان بزرگ؛ به جای فهم تحولات جهان پیرامون و درک ماهیت معادلات و تعاملات بین‌المللی، به گزینش گزینه‌های تسلیم یا انزوای مطلق و به جای بازاندیشی راه طی شده، به سیاه‌نمایی یا سفیدنمایی یکپارچه آن، پناه برده‌ایم.

پیمودن راه حقیقت، به "واقع‌گرایی" نمی‌انجامد، بلکه از میانه "واقع‌بینی" می‌گذرد: راهی دشوار، پر پیچ و خم، اما با افقی روشن، که دستیابی به سعادت جز از طریق آن ممکن نخواهد بود.

که به آن دچار شده‌ایم، راه طی شده را سراسر نادرست بدانیم و سرخورده از عدم دستیابی به آرزوهایی که در سر داشتیم، به نفی اصالت این خیزش مردمی فراگیر و آرمان‌های آن بپردازیم؟ و آیا اساساً چنین نگاه پندینانه و سراسر نومیدانه به گذشته، می‌تواند ما را به سوی آینده‌ای روشن رهنمون گردد؟ آیا باید از شرکت و مشارکت‌مان در انقلاب اسلامی و همیاری‌مان در برپایی جمهوری اسلامی به عنوان نظام برخاسته از آن، پشیمان باشیم؟ به زعم من، این همان مانع اندیشه‌ای و روحی بزرگی است که در سراسر تاریخ حیات ما ایرانیان، ما را از راهیابی به زندگی سعادت‌بار، باز داشته و به منزله نادیده انگاشتن بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب اسلامی و راه امام (ره) است: اعتقاد و اعتماد به این که ما نیز چونان دیگر مللی که بر روی این کره خاک زیسته‌اند و می‌زیند، می‌توانیم بر مبنای الگوی مورد باور خود، سعادت‌مندانه زندگی کنیم.

یافتن راه سعادت‌آمیز کاری است دشوار و بیراه نیست بگوییم ارزیابی غیرواقع بینانه ما از آن، خود بزرگ‌ترین آفت حرکت سی ساله ما بوده است که در نتیجه آن، به جای طراحی و اجرای برنامه‌های بلندمدت، به جستجوی راه‌های

کج‌راهه‌های پر شمار و موانع سهمگین، راه خود را بیابیم و به دام خودکامگی‌های جدید نیفتیم و نظام کهن را این بار در لباسی نو، دیگر بار زنده نکنیم. واقعیت این است که پیروزی زودرس (هر چند مبارک) انقلاب معماران نظام جمهوری اسلامی را در موقعیتی غافلگیرانه قرار داد. اگر چه طی سالیان پیش از انقلاب و بویژه از نیمه دوم دهه چهل به این سو، شاهد روندی فراگیر در تبیین و تدوین گفتمان مطلوب بودیم، اما شکل‌گیری این گفتمان هنوز مراحل جنینی خود را می‌گذراند که به اجبار پا به میدان هستی اجتماعی نهاد. از همین رو بود که در عین حال که همه تشنه آزادی بودند، در معنا و حدود آن نه اتفاق نظر و نه اساساً نظریه‌ای درخور تأمل، وجود نداشت؛ در همان حال که همه به دنبال برپایی جامعه‌ای عادلانه بودند، مفهومی متفاهم و عملی از عدالت اجتماعی در میان نبود؛ و با وجود اجماع همگانی برای دستیابی به استقلال، درک همه‌جانبه و واقع‌گرایانه‌ای از چیستی آن در اذهان رهبران و توده‌ها شکل نگرفته بود و این همه، راه پیشرفت و تحول را پر پیچ و خم‌تر ساخت. اما آیا منصفانه است که به سبب برخی ناکامی‌ها